

برای آنان که می اندیشند.

نوشته های پراکنده

هرمز انصاری

سرشناسه : انصاری، هرمز، ۱۳۱۴ -

عنوان و نام پدیدآور : نوشته های پراکنده

هرمز انصاری

مشخصات نشر : تهران: هرمز انصاری، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۸۰ ص.؛ ۵/۱۱×۵/۱۶ س.م.

فروست : ”برای آنان که می اندیشند“ ۳۳

شابک جلد شومیز : 978-964-04-9526-1

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : نثر فارسی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ن۹۶۴۴/ن PIR۷۹۶۲

رده بندی دیویی : ۸۶۲/۸۴۸

شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۶۲۷۸۹

لیتوگرافی، چاپ و صحافی : فرارنگ آریا

شمارگان : ۳۰۰۰ شومیز، ۵۰۰ گالینگور

چاپ : اول، تابستان ۱۳۹۲

قیمت : جلد شومیز: ۳۲۰۰ تومان

جلد گالینگور: ۴۲۰۰ تومان

www.hormozansari.com

”انستیتو زبان سیمین“ - نبش کوچه ورنوس - بلوار کشاورز

۸۸۹۵۱۱۵۱-۴ / ۸۸۹۵۴۴۶۹ / ۸۸۹۵۴۴۶۷

برای آنان که می اندیشند.

نوشته های پراکنده

نوشته: **هرمز انصاری**

پیش سخن

پراکنده نویسی

با پراکنده گویی فرق دارد -

پراکنده نویسی بر مبنای

یک فکر است،

یک احساس است،

یک پرسش است.

یا یک مشاهده.

اگر آدم همان موقع که احساس می کند،

یا فکری تازه به سرش می زند،

یا چیزی تازه می بیند،

قلم برندارد و بنویسد،

آن را "یادداشت" نکند

می پرد، رنگ می بازد

یا با چیزهای دیگر قاطی می شود.

اگر همان موقع آن را بنویسی -

به شکلی آن را "ثبت" کرده ای؛

هر بار که آن را بخوانی

آن احساس را تازه می کنی،

یا آن فکر را پرورده.

اما پراکنده گویی چیز دیگری است؛
مال کسی است که
حرف زیاد می زند،
ولی تکه پاره هایی که می پراکند
به هم مربوط نمی شوند -
آن ها، در کنار هم، منتج به نتیجه ای نمی گردند -
گاه تعریف با مثال نمی خواند،
گاه مثال با نتیجه،
و گاه هیچ یک با مقصود گوینده.
پراکنده گویی مال آدم هایی است
که آن قدر حرف می زنند
که فرصت فکر کردن ندارند.

و پراکنده نویسی
از آن کسانی است که
همواره فکر می کنند
و گاه محصول فکر را
با واژه هایی پر بار
ساختارهایی خوش آهنگ
به دور از مطلق گویی
در کوتاه ترین هنر بیان
به نظرخواهی خوانندگان می گذارند.

۹۱/۷/۱۳/۱۰

نپذیرید

بیندیشید

بشنوید،

ببینید

بخوانید

بپرسید،

مقایسه کنید

وارسی کنید

تجربه کنید

باز بیندیشید -

گردش زندگی، خود، پاسخ بهتر را نشان خواهد داد.

در این کوچک کتاب

ما با آوردن یادداشت هایی از زندگی

با تماشای گردش آن،

با نگاه به بالا و پایین رفتن ها

و باز کردن بسته ها؛

شما را دعوت به اندیشیدن می کنیم.

ما خواسته ایم

”ابزار فکر کردن“ را

تا آن جا که به زندگی جاری

مربوط است،

در اختیار نهیم.

اگر پاسخ بهتری یافتید،
اگر راه بهتری گشودید،
اگر بهتر راه رفتن را یاد گرفتید
درنگ نکنید —
راه خود را،
هدف های سر راه خود را،
به راه های بهتر،
و راه های پای نخورده
کشانید

تبدیل کنید.

اما،

هیچ وقت

شروع زیبا را

به فضای غبار آلود نکشید.

۹۱/۴/۷/۱۷

بر یال کوه های سر به آسمان کشیده سوار است،
هوای تازه می نوشد،
گل های رنگارنگ می بوید
و به آن دور دورها نگاه می کند
در برابر ناملایمات خم نمی شود،
واقعیت را - آن گونه که هست - می بیند
و می کوشد آن را
آن گونه که دوست دارد بگرداند
از کسی گله نمی کند
از هر کس آن اندازه که در خور اوست،
انتظار دارد
تشکر یادش نمی رود
لبخند طلیعهٔ برخورد اوست.

۹۲/۲/۲۲

اول چهره ات اثر می گذارد –
 زیبایی صورت و تناسب اندامت.
 لب که به سخن گشودی –
 چهره ات دوم می شود؛
 و زیبایی کلامت اول.
 حرفت را که زدی
 زیبایی کلامت دوم می شود؛
 و پیام آن اول.
 عمل که کردی
 اندیشه ات دوم می شود؛
 و رفتار اول.
 و داوری نهایی روی ”رفتار“ توست.

اول شهریور ۸۰

حق کُشی ها از حق طلبی ها شروع می شود -
حق طلب ها به هم می پیوندند
تا قدرتمند شوند؛
و قدرتمندها پا روی حق دیگری می گذارند
تا بالاتر روند.
حق کش ها گاه لای نمد می مالند
گاه از دم تیغ می گذرانند،
حق جوها هم گاه ناله می کنند،
گاه فریاد می کشند،
گاه جانیشان را در کف می گیرند.

۹۰/۱۱/۲۱/۱۵

“حقوق” را قدرت معلوم می کند -
آن که زور دارد
حقوق خود و دیگران را
معلوم می کند،
و آن که زیر زور است
از بی حقوقی می نالد،
زور کشیده ها یکی می شوند
و ایجاد زور می کنند،
زوردارها از هم می پاشند
و زیر زور می روند.
کم زورها زوردار می شوند
و زوردارها کم زور -
باز یکی برای خود ایجاد حق می کند
و یکی احقاق حق،
یکی حق کشی می کند
و دیگری حق طلبی.

۹۰/۱۱/۲۱/۱۴

ما باید میراب باغ جوانان شویم؛
با جویبارهای تجربه و دستاورد خود.

باغ، برای آن ها،
شناخته شده و ضروری است
و برای ما ناشناخته و تازه.

نه آن ها می توانند
بی آبیاری
باغ را آباد کنند
و نه ما شایسته است
پشت دیوار باغ زانو زنیم.

۹۱/۱۱/۳۱/۱۰

ما دوست داریم هر روز را تبریک بگوییم -
هر ساعت را، هر لحظه را.
این،

هم دست تبریک شنونده است،
هم، دست تبریک گوینده.
تبریک شنونده باید به درستی بداند
چه کاری تبریک دارد، و همان بکند
تبریک گوینده هم باید بگردد، پیدا کند
چه چیزی تبریک دارد،
و همان را دامن زند -
بزرگ کند، نمایان کند، بالای سر بگیرد.

به تدریج

وسایل منزل

و لوازم و اماکن شخصی

کم تر و کوچک تر خواهد شد،

و وسایل استفاده های گروهی

و گردهمایی های جمعی

و تفریح های ضروری

بیش تر و وسیع تر

و دسترس تر.

۹۲/۱/۹/۱۳

دلم نمی خواهد

پیر شدن افراد،

فرسوده شدن اشیاء،

و کهنه شدن تازه ها را

با چشم خود ببینم.

دوست دارم همه چیز -

چه خوشایند و چه ناخوشایند -

برایم - همان طور که بار اول دیده ام -

”خاطره“ بماند.

۹۲/۱/۱۵/۱۶

در آینده ای
نه چندان دور
رژیم کارگری و کارفرمایی
جای خود را به هرم کاری می دهد
در این هرم؛
او که بهتر از همه کار می کند،
خود را به رأس هرم می رساند
و آنان که مبتدی اند
از کف هرم شروع می کنند.

آموزش و یادگیری
رگ های اصلی
و رگ خون رسانی
این هرم شکل گرفته هدف دار است.

۹۰/۱۰/۱۵/۹

فرهنگ هر کاری و هر چیزی
باید از اول تعریف شود؛

فرهنگ کار،

فرهنگ کار کردن،

فرهنگ تولید،

فضای یادگیری، فضای یاددهی،

مادر بودن، فرزند بودن، بچه دار شدن،

کودک، نوجوان، جوان،

پول درآوردن، پول خرج کردن،

مسکن گزیدن،

همسر گزیدن،

خوردن، پوشیدن،

کمک به دیگری

اداره کردن، مدیر بودن،

باسواد بودن - نوشتن، حرف زدن،

هنر، هنرمند، غرضه هنر،

نپذیرفتن

همدردی کردن

اندیشیدن، اندیشمند بودن

اندیشمند شدن

فلسفه، فیلسوف.

مادر - یا پدر
اگر، خود، دنیای کودک را نشناسد،
اگر راهی به وجود او پیدا نکند،
اگر نداند در مراحل مختلف رشد
سنی و عقلی و عاطفی و بیانی
چه رفتاری پیش گیرد،
محبتش به کینه شبیه خواهد بود -
دوگانگی ایجاد می کند و تقابل.

مربی نیز
اگر دنیای کودک را نشناسد،
اگر شیوه های انتقال دانش و اندیشه را نداند،
اگر با تمام وجود
مادری - یا پدری - را نپذیرفته باشد،
دانشش روی دستش خواهد ماند
و اندیشه هایش
در حصار تنگ مخیله اش محصور.

کسی نباید توقع داشته باشد
همه حرف هایی را که من می زنم -
یا می نویسم
توسط خودم، یا نزدیکانم، اجرا شود.
ما، در این اجتماع زندگی می کنیم؛
و حرف های من برای جامعه ای دیگر است؛
من، حتی، خیلی از فکرها را
نمی توانم بر زبان آورم؛
یعنی قابل قبول -
یا زبانم لال -
قابل فهم این اجتماع نیست -
نمی گویم جامعه؛ می گویم " اجتماع ".

۹۰/۱۰/۲۹/۱۶

همه آدم ها فرهنگ دارند
ما آدم بی فرهنگ نداریم -
هر کس فرهنگ خودش را دارد -
فرهنگ جامعه اش را،
فرهنگ طبقه اش را،
فرهنگ نسلش را،
فرهنگ سرزمینش را.

ما همه آدم ها را دوست داریم
با کسی تقابل فرهنگی نداریم -
اما فرهنگی را دوست داریم،
که به سود آینده انسان هاست
که رفاه و شادی و پرتوانی
می آورد
و آن قدر شکوفایش می کنیم
که دیگران حیف شان بیاید
راه ما را پیروی نکنند.

۹۰/۲/۱۹/۲۱

همیشه تاریخ

“زمانم” دست گذشته بوده است،

و حق با “آینده”.

آینده وقتی زمامدار شده است

که زمان از روی آن گذشته است

و باز، در مقابل آن چه هنوز نیامده است،

و باید بیاید،

قرار گرفته.

ارزش های گذشته، ارزش های تاریخ اند؛

اگر آن ها نبودند

تمدنی نبود،

علمی نبود،

اعتقادی نبود،

صنعتی نبود،

هنری نبود —

و ما هنوز در غارها زندگی می کردیم.

ولی، آن ها، دیگر،

با همه ارزش و اعتبارشان،

“تاریخ ساز” نیستند.

مهر ۱۳۷۸

وقت شناسی چند جور است -

اول این که بدانی

چه کاری را چه موقع انجام دهی؛

به آن موقع شناسی هم می گویند -

استفاده از فرصت هاست

از موقعیت هایی است که

در زندگی پیش می آید -

در کودکی، در نوجوانی، در جوانی،

در میانسالی، در کهنسالی

دوم ترتب کارهاست -

به کار اصلی پرداختن -

به آن تنظیم کار هم می گویند

نه آن کار را که آسان تر است

بلکه آن کار را که مهم تر است -

جلو بیندازی

سوم پایبند بودن به وقت،

اعتبار دادن به وقت -

چه بخواهیم در جایی حاضر شویم

یا بخواهیم کاری را تمام کنیم.

۹۰/۱۰/۲۶/۱۰

تردید باید

هر چه زودتر

به تصمیم برسد

تردید بلای جان آدمی

و آفت کار است -

تردید خیلی بدتر از

اشتباه است -

اگر اشتباه بکنی

حواست را جمع می کنی

و اشتباه را اصلاح

اما تردید که بکنی

تحلیل می روی.

۸۹/۱۱/۲۰/۱۸

این،

حق توست

که بگویی

حوصله اش را ندارم،

و نیز،

حق توست

که بگویی

حوصله ات را ندارم؛

اما،

هرگز،

هیچ وقت،

در دل

یا بر زبان

مگو

”حوصله ندارم.“

۸۷/۱/۱۴/۱۱

اگر وقتی می خواهید

هوشمندی و

خلاقیت و

خودکفایی و

تولید بالیدنی مردم را -

سازندگان مملکت را -

بگویید

اول کارگران زحمتکش را بگویید

و دست آخر مهندسان و

متخصصان و

طراحان را.

آیا

این به آن معنا نیست که

در ذهن شما

”نیروی عینی“ تعیین کننده است؛

نه ”قوای ذهنی“ ؟

۸۱/۱/۲۲/۲۲

”غم“ نداشته ها را مخور،
به داشته ها فکر کن،
غم به دست نیاورده ها را مخور،
به ”به دست آورده ها“ فکر کن

برای به دست آوردن
باید شهادت از دست دادن داشته باشی
به دست آوردن فکر می خواهد
و از دست دادن ناشی از
غفلت است و اشتباه و عوضی دیدن
به توانمندی خود
به ذهن آماده ”شدن“
به روزهای روشن تر
به لحظه های پر ارزش تر
به داشته های بهتر
و کاربردهای زیباتر
فکر کن.

۹۱/۲/۳/۲۱

”زندگی“ قمار نیست –

فکر می خواهد؛

”فکر“ کافی نیست؛

حرکت می خواهد؛

فکر و حرکت کافی نیست؛

مهارت می خواهد؛

فکر و حرکت و مهارت کافی نیست؛

سرعت می خواهد،

فکر و حرکت و مهارت و سرعت کافی نیست؛

موقع شناسی می خواهد

و مهم تر از همه شهامت ناکام شدن؛

فکر و حرکت و شهامت و سرعت

از زمین برخاستن –

پذیرفتن شکست، به قصد پیروز شدن –

دوباره نگری

در هدف و برنامه و روش و ابزار

زمان آغاز و نحوه پایان ...

یاران و همکاران.

۹۱/۲/۳/۲۰

دیگر نباید "سخن"
 وقت پرکن باشد،
 باید موتورهای فکر کردن را
 به حرکت آورد
 باید احساس را لطیف کند
 جاری کند
 به پرواز آورد
 باید جای چشم و گوش و بینی را بگیرد
 شنونده یا خواننده
 باید آن چه را که می شنود، یا می خواند
 پیش خود مجسم کند
 به تصویر کشد.
 سخن باید جای "شمشیر" را بگیرد -
 اما نوازشگر باشد.
 سخن باید سلاح ها را
 به لانه خود فرستد
 شادی آورد
 انرژی آورد
 حرکت آورد
 امید
 و پایداری.

تو قدرتمندی ات در این است که
دایم هدف‌ت را تصحیح کنی،
و قدرتمندی ات در این است که
دایم راحت را مفهوم کنی،
روش‌هایت را تغییر دهی —
به روز رسانی.
قدرت آدمیزاد در این است که
آن جا که تن فرو می‌نهد،
ذهن بر می‌دارد
ذهن تان را پربار و پرتوان کنید که
وقتی جسم،
به حکم طبیعت،
تحلیل می‌رود
ذهن چنان قدرتی ایجاد کند که
هرگز احساس ناتوانی نکنید،

ما نمی خواهیم و بنا نداریم،
زندگی را، دنیا را، طبیعت را
فقط بشناسیم

ما می خواهیم،
و بنا داریم،
زندگی را، و دنیا را،
تغییر دهیم

چون می خواهیم تغییر دهیم
باید آن را بشناسیم

بدون شناختن دایمی و پیوسته
نمی شود زندگی را تغییر داد،
نمی شود دنیا را تغییر داد،
نمی شود آینده را تغییر داد.

تعیین قلمرو و جنگیدن بر سر آن،
کار حیوان است.
استفاده از نیروی عینی - برای تسلط بیشتر
کار حیوان است
استفاده از نیروی برتر - برای تصاحب جنس مخالف
کار حیوان است.

استفاده از اندیشه - برای حل مسئله
کار انسان است.
استفاده از زبان - به جای دندان،
کار انسان است.
استفاده از دست ساخت - به جای دست،
کار انسان است
استفاده از هماهنگی ها - در ساختن اجتماع
کار انسان است.

حیوان برتری خود را
با چنگ و دندان و سُم و سَم نشان می دهد،
انسان با اندیشه و بیان و محبت و همیاری.

۹۱/۱/۹/۲۴

”زبان“ زندگی است،
زبان خود زندگی است،
زبان جزء زندگی نیست،
زبان جزو زندگی هم نیست –
زبان خود زندگی است.
انسان با ”اندیشه“ زندگی می کند،
و زبان بستر اندیشه است؛
زمین است برای کشت اندیشه.
و اندیشه رهبر توست.
اندیشه توان و شخصیت و هویت توست.

۸۳/۱/۱۴/۱۱

”فکر“ اگر بخواهد درست باشد

باید آگاهی های درست به آن برسد،
باید از دانش روز تغذیه کند،
باید در معرض افکار دیگران قرار گیرد،
باید تواضع شنیدن آرای متفاوت را داشته باشد،
باید از لاک خود بیرون آمدن،
آفتاب خوردن و تن شستن
ذاتی اش شده باشد.

اگر قرار باشد آدم

در مقابل هر حرف مخالف براق شود،
هر حرف متفاوت را بیگانه ببیند،
و خود را در حصار پیشداوری ها حبس کند،
و شیفته خودباوری ها و عملکردها
و عادت ها و داشته هایش باشد،
یک وقت خبر می شود که
کاروان رفته است و او در گل و لای
به جای مانده از آن گیر کرده است.

مسئولیت نویسنده بسیار بیش از خواننده است -

رساندن پیام است

که هنر سخنوری

یا هنر نویسندگی می طلبد.

درک ممکن است -

به دلیل زمینه های قبلی

و تفاوت آگاهی ها -

متفاوت باشد.

“عالم” توان درک دارد

و “خردمند” توان بیان.

آگاهی تصویر روشنی است از واقعیت،

دانش، کشف رابطه های درون و بیرون واقعیت است،

فلسفه، برداشت دانش پژوهانه ای است

از واقعیت ها و رابطه ها

و زندگی، هماهنگ شدن

آگاهانه و عالمانه و فیلسوفانه و هنرمندانه است

با طبیعت.

۸۶/۳/۳/۱۸

در برخی فیلم ها
بد زبانی هست؛
به روی هم ایستادن
توطئه چیدن
سرک کشیدن
پنهانی وارد شدن،
دو به هم زدن،
به هم پریدن،
کشتن؛ و جسد را دزدیدن
مگر بدآموزی کدام است؟
گاهی بدآموزها
قیاقه حق به جانب هم می گیرند.

۹۱/۴/۲۴/۱۶

”جواب“ خیلی مهم است –
جواب آگاهی می خواهد،
دانش می خواهد
پژوهش می خواهد
اندیشه می خواهد
و دقت؛

اما سؤال
بسیار مهم تر از آن است –
سؤال از روی اندیشه است؛
اندیشه پیدا کردن راه رسیدن به جواب.
جواب ها همه جا هستند؛
جواب بر مبنای واقعیت هاست
و ”واقعیت“ همه جا هست.
این واقعیت است که متنوع است؛
این واقعیت است که متغیر است،
این واقعیت هاست
که به هم می پیوندند
و از هم جدا می شوند
ترکیب تازه می دهند
و اجزای جدید به جا می گذارند

حرکت می کنند
و شرایط تازه به بار می آورند

و پرسشگر پویا
اگر

واقعیت را
و سیر واقعیت را
اگر

اثربرداری
و اثرگذاری را
دنبال کند

و با زمان پیش برود
همیشه از خود سؤال خواهد داشت،
و از پیشروتر از خود.
و سؤالش ذهن هر جستجوگری را
به راه های نرفته می کشاند.

۹۱/۷/۲۸/۲۰

دیگر دوران گج و تخته و نیمکت و " کلاس " -
 سپری شده است -
 معلم دیگر او نیست که کتاب دستش می گیرد
 و سر " کلاس " می رود -
 ما همه معلمیم،
هر که به نوعی معلم است؛
 هر کس باید یاد بگیرد
 دانسته هایش را چه طور گسترش دهد،
 به عمق ببرد و مستند سازد،
 باید یاد بگیرد که
 دانسته هایش را چه طور به اجرا درآورد،
باید یاد بگیرد
دانسته هایش را چه طور به دیگری منتقل کند.
 همه باید به کاری که دست می زنیم وارد باشیم،
 به آن مسلط باشیم
 باید دنبال یاد گرفتن چیزی برویم
 که ما را بهتر راه می برد،
 که لازم داریم.
 داریم آن دانسته را زیر و رو کنیم
در آفتاب اندیشه راه ببریم
و زیر باران عشق بخوابانیم.
 از آن نشا گیریم
 و بذرهايش را در دل جان بکاریم.

۹۱/۱/۴/۱۸

به جای آن که
با هم ”حرف“ بزنند؛
یکدیگر را می زنند -

البته حیوان ها
زبان ندارند -
که همدیگر را می زنند.
اما، آدم ها،
خوشبختانه،
غیر از زبان گفتار و نوشتار
زبان موسیقی دارند،
زبان نقاشی دارند
زبان پیکرسازی دارند
زبان حرکت های زیبای بدنی دارند -
اصلاً همه رفتارشان زبان است.

۹۱/۱۰/۱۶/۲۱

نصیحت کن ها دو دسته هستند،
دسته ای که در ”گذشته“ زندگی می کنند؛
و پای تو را می کشند
تا در گل و لای به جای مانده
از کاروانی که رفته است
فرو کنند.

و دسته دیگر گروهی هستند
که در ”آینده“ زندگی می کنند،
گرچه هنوز، خود،
چیزی از آن نیازموده اند
دانش خود را،
دستآورد خود را،
نتیجه گیری خود را
با دانش و دستآورد و نتیجه گیری دیگری
برخورد می دهند
که ببینند چه اعتبار و استحکامی دارد.

ما نباید به "سنتی" ببالیم
که در گذشته بوده است

ولی
کهنه شده،

رنگ باخته -
و دیگر پاسخ نیازهای روز را نمی دهد.

ما باید به آن ببالیم که
به تصویر می کشیم،
می سازیم،
پرواز می دهیم.

و جواب نیازهایی را
که نیامده است -
و خواهد آمد -
می دهد

به تنِ شستهِ سنتِ آن روزها
لباس نو این روزها بپوشانیم.

۹۱/۱۰/۱۴/۲۱

مصاحبان و مشاوران خود را
طوری انتخاب کن

که

عاقل و فهیم و کاردان باشند.
تو را دوست بدارند،

و به تو فکر کنند.

تو را به جای خود نگذارند.
تو را در همان وضعی که هستی ببینند.
در آینده زندگی کنند؛
نه در گذشته.

نه از روی احساس

که از روی فهم –

آغشته در احساس –

حرف بزنند.

فشرده،

اما قابل فهم

قاطع،

اما فروتنانه

حرف بزنند.

۹۱/۱۱/۱۶/۱۸

کارآمدها دو گروهند:

گروه اول

”خوب“ کار می کنند؛

که پول خوب درآورند.

گروه دوم

خوب پول در می آورند؛

که کار خوب بکنند.

تو، انسان برجسته

جزو کدام گروهی؟

یک تو کدام است،

دو تو کدام؟

۹۱/۱۲/۲/۲۰

زبان اگر تحول پیدا نکند، می میرد.
زبانِ درک باید گسترده باشد؛
قدرت دریافت پیام داشته باشد.

اما زبان تولید باید فشرده باشد،
پراستحکام باشد،
موسیقی خوب داشته باشد
و ساده و روشن و مفهوم.

درک با تفکر دست می دهد
و تولید با دقت، با استعداد هنری،
که با تمرین و تمرین و تمرین —
به ”مهارت“ برسد.
در ”درک“ باید —
بی توجه به جزئیات —
پیام را گرفت.
اما، در ”تولید“ باید —
با توجه به همهٔ جزئیات —
گفت یا نوشت.

آنان که
"داشتن" را
در خدمت بودن می خواهند
"بودن" را
در خدمت شدن،
"شدن" را
در خدمت انسان شدن -
انسانی که
با جسم راه نمی رود،
در تعریف نمی گنجد
و همواره راه شدن می رود -
راهی که به جایی "ختم" نمی شود -
خودِ راه
او را راه می برد.

۹۱/۳/۲۷/۱۶

من دوست دارم؛
در فیلم و داستان و نمایشنامه
دوست داشتن،
به هم رسیدن،
بلندپروازی
شجاعت
پایداری

جای
دشمنی ها و طرف خود کشی ها و
کوته بینی ها و کم دلی ها و تردیدها را
بگیرد.

۹۱/۴/۲۴/۱۷

بستگی دارد به این که،
تو، کارت را چه گونه تلقی کنی -

اگر آن را ”حقیر“ بگیری؛
این ”حقارت“
تا اعماق وجودت می رود -

خودت را هم
حقیر و بی اثر و ”زیادی“ می بینی!

اگر آن را جدی بگیری؛
خودِ آن کار ”بزرگ“ می شود،
و این بزرگی را
تا اعماق وجودت می دواند.

۸۱/۱۲/۲۲/۲۲

شهامت اندیشیدن
جان دار نخواهد شد
مگر در شهامت گفتار -

و
شهامت گفتار
پرده برگرفتن
پر شکوه و
خردمندانه و
زیباست

از آن چه هست
ولی
دیده نشده.

۸۵/۱۰/۱/۱۹

”نشد“، نداریم.

ظرفیتش را هم داریم.

عوامل، سر جای خودش هست –

باید شیوه ها را یاد بگیریم.

شهامت خواستن داشته باشیم،

شهامت اندیشیدن،

شهامت اجرا.

پایداری،

نپذیرفتن شکست،

دوباره نگری –

دوباره نگری

در زمان و شیوه و ابزار و فضای حرکتی.

ما باید تربیت شویم که

از امکانات و فرصت ها

به جا و به موقع

استفاده کنیم.

۱- ابزار هر کس معرف شخصیت کاری اوست؛
ابزار پیشرفته
دانش و فن و مهارت پیشرفته می خواهد.
دانش و فن و مهارت پیشرفته،
حرکات را ریز و نرم می کند،
اعتماد به خود را بیشتر،
و کار را پراستحکام تر و سریع تر.

۲- در پژوهش،
”میل“ پژوهشگر باید به کناری گذاشته شود؛
پژوهشگر باید آن چه را هست،
آن گونه که هست ببیند
و بگوید.

۳- وقتی آدم به درستی نداند چه می خواهد
هدف و برنامه و روش دچار تزلزل می شود،
و وقتی هدف و برنامه و روش دچار تزلزل شد،
بازده پایین می آید
یا متوقف می شود.

۴- فهم درستی از کار داشتن،
تعریف درستی از کاردان داشتن،
و به کار گماردن کاردانی
که فهم درستی از کار دارد
کار را راحت و موفق
پیش می برد.

شهامتِ خواستن داشته باشید،
دانشِ خواستن داشته باشید،
عقلِ خواستن داشته باشید،
در مشاوره،
در مقایسه

آن چه را نیست
به تصویر کشید؛
آن چه که هست
تاریخ منقضی است.

اصلاحِ خواستن
پرورشِ خواستن
وقت برای "خواستن" گذاشتن.
وضعیت را بشناسید،
محیط را بشناسید،
آینده را بشناسید.

همه فکر و حواس تان پیش “معلول” نباشد –

علت را پیدا کنید.

آن را شناسایی کنید،

باز و بسته کنید

تقویت کنید،

شفاف کنید

و قابل دفاع

و اگر “معلول” را نمی خواهید،

”علت“ را از میان بردارید.

یا تغییرش دهید؛

به شکلی که باید.

به شرط آن که

جای علت و معلول را با هم عوض نکنید.

۹۱/۱/۹/۱۶

توانایی را
بدون دانایی قبول ندارم،
دانایی را
بدون دانش به روز رسیده،
دانش را
بدون آگاهی از آن چه هست،
آگاهی را
بدون همپایی با حرکت و سیر واقعیت؛
حرکتِ آن چه هست؛
از ساده به مرکب،
و از مرکب به ساده.

۸۶/۱۱/۱۵/۱۷

یک چیز روی زبان برخی افتاده است
و بدون آن که به آن فکر کنند،
گاه گاه به زبان می آورند؛
”برابری زن و مرد“
که البته نظرشان برابری حقوق زن و مرد است.

هیچ کس،
عین دیگری نیست؛
که حقوقش عین دیگری باشد
تا چه رسد به زن و مرد
که جنس شان با هم فرق دارد.
زن و مرد مکمل هم هستند
ولی از یک جنس نیستند –
فیزیک بدن او با این فرق دارد.

”حقوق انسان“
باید چتر حمایتی
زن و مرد و کودک و جوان باشد
دایم غنی تر گردد و تعریف تازه.

گفت

دوستم دارد -

اگر آن طور رفتار کنم
که او می خواهد.

گفتم

دوستم داشته باش

ولی

من آن طور رفتار می کنم

که دلم می گوید،

عقلم می پذیرد -

و پا روی "حق" کسی هم

نمی گذارم.

۸۹/۱۲/۵/۱۵

اگر آدم‌ها به توانمندی‌ای برسند
که بتوانند
آن‌گونه که می‌اندیشند
شیرین، زیبا، سبک، و کوتاه
منتقل کنند
دیگر سلاح به کار نمی‌برند،
دیگر ریا به کار نمی‌برند،
دیگر ترس از وجودشان می‌رود
چون احساس اعتماد به خود می‌کنند –
اندیشه‌اش را دارند
و توان بیان اندیشه را نیز.

۸۴/۹/۱

تند راه رفتن کافی نیست؛
باید درست راه بروی.
درست راه رفتن هم کافی نیست؛
باید راه درست بروی.
راه درست رفتن هم کافی نیست؛
باید سریع راه بروی
و به جایی رسی که
سرخ فرش "عشق و اندیشه"
به استقبال گسترده اند.

۹۱/۵/۶/۱۶

به بسیاری از شاعران و نویسندگان -
به قالب شعر و نوشته شان -
بهای بالا می دهیم،
ولی به محتوای شعر و نوشته شان نه.

با گذشت زمان؛
قالب شعر یا نوشته
می تواند سرمشق
نوشتن و گفتن باشد
ولی محتوای
آن ها نمی تواند
سرمشق زندگی باشد.

۹۱/۵/۲۶/۲۰

برخی
وقتی می خواهند
نظر مخالف خود را
با کاری که یک نفر کرده
یا حرفی که او زده
ابراز کنند
با ”خیلی بد کردی“
یا
”چرا چنین گفتی“
آغاز می کنند
در حالی که بهتر است
با گفتاری خیلی ملایم
حرف خود را بگویند
اگر او
قانع شد، چه بهتر
اگر نشد
به گفته خود فکر کنند.

۹۱/۸/۵

وقتی می خواهی
تغییری بدهی،
حرکتی بکنی،
اثری بگذاری
باید، جلو جلو آن،
عقل تو حرکت کند؛

راه آن را
آگاهی و دانش و اندیشه
به تو می دهد —
حرکتی که اندیشه جلو باشد
و احساس همدوش آن؛
احساسی که نشاط و ظرافت و زیبایی بطلبد.

۹۱/۱/۹/۲۱

”محرك“، يکي از راه های ورودی را -
 یک حسگر را -
 پیدا می کند
 و از آن دروازه ورودی وارد می شود.
 تو سعی می کنی آن را بشناسی؛ بفهمی
 این می شود یک آگاهی؛
 جزو دانسته هایت
 اگر همان محرك تکرار شود
 زودتر راه های رفته را می روی
 ولی اگر محرك از نوعی دیگر باشد،
 باز همان راه اول را می روی
 وقتی آن را که حس می کنی؛
 شناختی، فهمیدی، به جا آوردی
 می رود پهلوی دانسته های تو.

۹۱/۱/۹/۲۱

شما وقتی بهترین گل را
از گلفروشی می خرید؛
آنان که گل می شناسند
گل را تحسین می کنند
ولی گل دیری نمی پاید.

اما، وقتی باغچه بان خوبی بودید
و بهترین گل را پروردید
”شما“ را تحسین می کنند –
باغچه بان را.
و درازای عمر باغچه بان
به درازای تاریخ است.

۹۱/۲/۹/۱۹

“قوم”

با ملت فرق دارد؛

قوم “مشترک” های فرهنگی بسیار دارد؛

از آن جمله “زبان”.

اما وجه مشترک یک “ملت”

پرچم است،

قلمرو است،

حکومت است.

ملت می تواند

“اقوام” مختلف را،

با فرهنگ های متفاوت،

در بر گیرد.

۸۲/۱/۱۰/۱

پیام دهنده می خواهد پیامی را
به پیام گیرنده حالی کند.
پس این به گردن پیام دهنده است
که آن قدر پیامش را کوتاه و ساده کند
که پیام گیرنده -
پس از تفکر بسیار -
احساس کند که حرف خودش است،
حرف دلش است،
حاصل جمع تجربه هایش است.

۹۰/۳/۲۱/۲۱

داستان نویس
و فیلمنامه نویس
باید تدابیری بیندیشند،
روح نواز و شادی آفرین
و جلوی پای بازیگران نهند
آن ها را با مشکل رو به رو کنند
اما نه با اشک؛
که با لبخند.
و موفقیت ها را
با تصادف پیش نیاورند؛
با صبر و تدبیر چرا.

۹۱/۶/۱۵/۲۰

اگر در مسابقه دو نمی توانی از او جلو بزنی
بپر توی آب – شاید با شنا اول شوی.
اگر نشد، قلم مو بردار و نقاشی کن.
اگر نشد؛ ...

اگر جلو نزدی، و اول نشدی؛
ببین چه کاری نشده است، و باید بشود
اگر درست تشخیص دادی
و درست شروع کردی

اول می شوی.

اگر دیگری هم کار تو را تقلید کند –
ولو بهتر از تو از عهده بر آید –
باز تو اولی.

۹۰/۱۲/۱۳/۲۲

بعضی ها

قبرستان کهنه ها را می شکافند؛
یا دور دنیا می گردند
که خودشان را
به نوعی به یک درگذشته یا زنده
بالندهٔ پر اعتبار،
دور یا نزدیک،
نسبت دهند

نسبت به آن ها را

که در زیر خاک یا روی خاک هستند
پوشش خود می کنند
بی توجه به آن که
در زیر این پوشش
کیست.

۹۱/۴/۲۵/۲۱

”مادر“

ظرافتِ زیباییِ نوجوانی را
از دختر می گرفت -
و به او لباس ”مادرانه“ می پوشاند.
”دختر“ دلش می خواست
خودش باشد؛
جوانی کند،
نوجوانی کند -
رفتارِ سن و سال خودش را داشته باشد.

۸۳/۲/۱۹/۲۱

”گم“ کردن خیلی ساده پیش می آید -
بر اثر سر به هوایی،
بی انضباطی
یا فراموشکاری -
این، ”پیدا“ کردن است که
فکر و تدبیر و پی گیری می خواهد -
برای پیدا کردن باید - با حواس جمع -
یکی از دو راه ”حذفی“ یا ایجابی را رفت -
باید دید در کدام نیست؛
و آن را حذف کرد
یا باید دید در کدام احتمال بودنش هست
و روی آن کار کرد.

۹۱/۲/۲۶/۱۲

آدم ها بازده شان فرق دارد –
اثرگذاری شان فرق دارد
و ما قدر آدم را، ارزش آدم را،
روی اثرگذاری اش می بینیم
اگر کسی فکرش بتابد رویِ زندگیِ دیگران
و به دیگران فکرهای تازه بدهد
فکر کردن بیاموزد
بالاترین ارزش را در زندگی ما دارد.

آدم، یک دست -

”برای به دست آوردن“ -

ندارد.

اگر یک دست بسته شد

هزاران دستِ دیگر باز است -

دست و پا و زبان و چشم و گوش و ...

همه دست های آدمند -

که اگر یکی از کار افتاد،

مغز، دستی دیگر را به کار می اندازد -

تا مغز هست، نگران ”دست“ های دیگر نباشید.

۹۰/۱۲/۱۳/۲۲

✧ همه چیز در حال حرکت و تغییر است
و ما گاهی از حرکت و تغییر آن ها غافل می مانیم

ما، در تغییریم
آن در تغییر است؛
پس باید رابطه بین ما و آن نیز تغییر کند.

✧ خوب بیندیشید،
شجاعانه بگویید
متواضعانه بشنوید.
و با آگاهی و دانش بیندیشید
تا با جُستن ”واقعیت“
”حقیقت“ را بگویید.

۹۱/۱۰/۱۴/۲۰

گفتن “حقیقت”

که کاری ندارد -

تو که “واقعیت” را پیدا کنی؛

می توانی حقیقت را بگویی.

این واقعیت است

که

زیر نادانی و ناشناسی

و دروغ و تقلب

و جا به جایی و عوضی گرفتن

و دگرگونی های زمان

شکل و رنگ عوض می کند

و گاه پنهان می شود.

۹۲/۲/۱۶/۱۳

صرفه جویی های من
در زمینه های مالی نیست؛
در زمینه های فرهنگی است -
صرفه جویی در وقت است،
در مصرف مواد مصرفی است؛
صرفه جویی به معنای کم مصرف کردن نیست؛
به معنای به "اندازه" مصرف کردن است
به اندازه نیاز مایه گذاشتن است.
باید "نیاز" را به جا آوری.

۹۱/۸/۱۳/۱۹

به "باغ" باید رسید؛
تا سرسبز و زنده باشد
اگر به دلیل هزینه های
آب و کود و هرس و باغبان
کسر آن گذاریم؛
از شادابی می افتد
و به جای نشاط آوری
کسالت بار می شود.

۹۲/۳/۱۲/۲۰

عادت

شروع که می شود
مثل یک نخِ نازکِ بلند است
می تواند به آسانی عوض شود، یا ببرد،
اما هر بار که تکرار شود
یک تا می خورد -
از طول آن کم می شود
به ضخامت آن اضافه.
تا جایی که دیگر
عرض بیشتر از طول می شود
آن وقت به آن "غریزه" می گویند.

۹۰/۶/۱۵

”صرفه جویی“ را دوست ندارم،
اما ”سرمایه گذاری“ را، چرا –
صرفه جویی آدم را
خسیس و گدا صفت بار می آورد
اما، سرمایه گذاری دست و دل باز
با شهامت

سرمایه گذاری
می تواند مادی- مالی باشد؛
یا فکری- علمی.

۹۱/۵/۶/۱۹

چشم نه فقط باید خوب ببیند،
که باید ”چیز خوب“ ببیند
این ”چیز“ نیست که ”خوب“ است –
این، منم که آن را ”خوب“ می بینم؛
با چشم درون – با چشم دل و مغز.

۹۱/۳/۲۷/۲۰

زبان مادری مان را
به کمک واژه های زبان های دیگر
زیبا و غنی کنیم –

به شرط آن که
در پیدا کردن و ساختن واژه های زبان مادری
دست بالا را داشته باشیم.

۹۱/۸/۲۵/۹

تو از زندگی قهر کرده ای
ولی زندگی تو را می خواهد؛
دلش می خواهد
تو عضوش باشی،
جزوش باشی،
تشکیل دهنده ارکانش باشی؛
بر او شاخ و برگ و شکوفه های زیبا برویانی.

۹۱/۲/۹/۲۱

حواست باشد که
 آن چه را مردم دور و برت “خوب” می دانند
 تو، به عنوان “خوب” معرفی نکنی –
 آن مردم فرهنگ های متفاوت دارند؛
 و بر اساس همان فرهنگ ها؛
 باورداشت های متفاوت – رفتارهای متفاوت،
 تو آن چه را خودت خوب می دانی –
 و به مردم، سلامتی می دهد و نشاط،
 توانمندی می دهد و محبت،
 شهامت می دهد و پایداری،
 دست و دل بازی می دهد و
 روی پای خود ایستادن
 آن چه “عشق و اندیشه” را بیدار می کند
 و راه می برد،
 پیدا کن، آشکار کن و بستا.

۹۰/۸/۱۵/۱۰

از

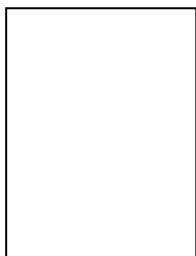
همین نویسنده

«برای آنان که می‌اندیشند»

منتشر شده است:

- ۱- تبریک‌های نوروزی ۱۳۸۲
- ۲- کوتاه نویسی‌ها ۱۳۸۳
- ۳- تو به من عشق ورزیدن یاد می‌دهی ۱۳۸۴
- ۴- آن روزها ... این روزها ۱۳۸۴
- ۵- پرنده‌های عشق ۱۳۸۵
- آواز مرا بخوانید ۱۳۸۵
- ۶- چه بنویسیم؟ ... چه گونه بنویسیم؟ ۱۳۸۵
- ۷- نگوییم ... بگوییم ۱۳۸۵
- ۸- وقتی کسی را دوست داری ۱۳۸۶
- ۹- ما داریم می‌رویم ... ۱۳۸۶
- او دارد می‌آید ۱۳۸۶
- ۱۰- داستان‌های گفتنی ۱۳۸۷
- ۱۱- هزار نکته ۱۳۸۷
- ۱۲- می‌خواهم زنده بمیرم ۱۳۸۷
- ۱۳- در رثای آنان که زنده‌اند ۱۳۸۷

- ۱۴ - نگاهی دیگر ۱۳۸۸
- ۱۵ - روی پاکت ها ۱۳۸۸
- ۱۶ - نامه های پدر به پسر (۱) ۱۳۸۹
- ۱۷ - نامه های پدر به پسر (۲) ۱۳۸۹
- ۱۸ - انگیزه اندیشه ۱۳۸۹
- ۱۹ - معلم "یاد گرفتن را یاد می دهد" ۱۳۸۹
- ۲۰ - حُسن شناسی - حُسن جویی، حُسن گویی ۱۳۸۹
- ۲۱ - ما را باش ... ۱۳۸۹
- ۲۲ - فاقد نیستیم؛ واقف نیستیم ۱۳۸۹
- ۲۳ - می مانم، ولی ... ۱۳۹۰
- ۲۴ - مدیر و مدیریت - "سازمان دهی" ۱۳۹۰
- ۲۵ - از "بودن" به "شدن" ۱۳۹۰
- ۲۶ - کودک، خانواده، مدرسه ۱۳۹۱
- ۲۷ - سخنانی کوتاه با مدیران ۱۳۹۱
- ۲۸ - گفته های نوشتنی ۱۳۹۱
- ۲۹ - ویژگی های یاد دهی، شیوه های یادگیری ۱۳۹۱
- ۳۰ - پیام های نوروزی از نوروز ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۱ ۱۳۹۲
- ۳۱ - انسان را کار انسان کرد ۱۳۹۲
- ۳۲ - "اندیشه" میرابِ "عشق" ۱۳۹۲



”نوشته“ باید کوتاه باشد،
ولی کسر مطلب نگذارد؛
آن را که می خواهد بگوید؛
بگوید
گفتنِ هر حرفِ راهی دارد؛
راه را پیدا کند.
به دور از
خشونت و
اهانت و
عصبانیت.
لطیف باشد،
و با ساده گویی
و ظرافت
یکراست برود سر ”موضوع“.